

پژاک، مبارزه مسلحانه و چند پرسش از احزاب کردی

ناصر ایرانپور

در چند هفته اخیر چندین منطقه مرزی کردستان عراق توسط نیروهای حکومت اسلامی ایران با همراهی حکومت ترکیه به توپ بسته شده‌اند. توجیه دولت ایران برای این اقدام این بوده است که نیروهای پژاک که بر علیه نیروهای نظامی دولت ایران در کردستان ایران عملیات چریکی انجام می‌دهند، در این مناطق بسر می‌برند، هر چند سیاستمداران و حکومت اقلیم کردستان و حتی جلال طالبانی بارها اظهار داشته‌اند که حتی یک نفر پژاک در این مناطق دیده نمی‌شود و در این توپبارانها یک قطره خون از بینی یک پژاک نیامده است. با این وجود دولت ایران به توپباران این مناطق ادامه داده است که در نتیجه آن طبق گزارشات رسانه‌های کردستان عراق دهها روستا ویران، صدها تن زخمی و هزاران انسان تهیدست این مناطق آواره شده‌اند. چنین اقدامی همچنین باعث متشنج شدن جو این منطقه و رابطه دولت ایران و عراق از سویی و احزاب کردستان عراق و پژاک از سویی دیگر شده است، تا جایی که این حرکت عکس‌العمل مسعود بارزانی رهبر اقلیم کردستان عراق، و جلال طالبانی، رئیس جمهور عراق، را نیز برانگیخت.

به هر حال، آنچه که مسلم به نظر می‌رسد این می‌باشد که دولت ایران به فشارهایش به دولت عراق خواهد افزود، دولتی که در موقعیتی نیست که آنها را مهار نماید و یا به آنها بی‌توجه بماند. دولت اقلیمی کردستان عراق نیز این فشارها را به احزاب کردستان ایران منتقل خواهد نمود. حال برخی چون حزب دمکرات کردستان و کومله به مانند ۱۵ سال اخیر خویشتنداری پیشه می‌کنند و به وضع موجود خواسته یا ناخواسته تمکین می‌کنند و دیگرانی چون پژاک و پ.ک.ک. مقاومت می‌کنند و کم‌وبیش تحرکات نظامی خود را ادامه می‌دهند.

خود این امر این خطر را در خود نهفته دارد که دولت ترکیه که مترصد فرصت و بهانه‌ای برای یورش به کردستان عراق است، وارد خاک عراق شود. مسعود بارزانی و رئیس نیروهای پیشمرگه در این ارتباط به دولت ترکیه هشدار داده‌اند و گفته‌اند که آنها نیز در چنین حالتی بی‌کار نخواهند نشست و به جنگ پارتیزانی روی خواهند آورد. مهندس رحمان حاجی‌احمدی، رهبر پژاک، نیز در گفتگویی تلویزیونی گفت که در چنین صورتی یقیناً جنگ را به داخل ترکیه خواهند کشاند!!! می‌توان در چنین حالتی به آسانی تصور نمود که دولتهای ایران و سوریه و سپس عربستان نیز بی‌کار نخواهند نشست. نتیجه چنین وضعیتی می‌تواند جنگ تمام عیار در منطقه، سقوط احتمالی دولت اقلیمی کردستان و حتی دولت مرکزی عراق، میلیتاریزه شدن و اشغال کردستان و آوارگی میلیونها انسان و قربانی شدن هزاران تن و در نهایت شکست آزمون کردستان عراق و فدرالیسم در این کشور باشد.

خارج از آمدورفت‌ها و نشستهای اخیر مسئولین نظامی آمریکا در کردستان عراق با پژاک به نظر نمی‌رسد که آمریکا در موقعیتی باشد که بتواند از لحاظ نظامی بعنوان وزنه‌ای کارساز به سود نیروهای کردستان ایران وارد عمل بشود، چرا که این دولت هیچگاه سیاست و استراتژی مستقلی در ارتباط با هیچکدام از بخشهای کردستان نداشته و ندارد. برخورد این کشور با فعالین کرد تابع سیاستهای عمومی‌اش در مقابل دولتهای مرکزی عراق، ایران، ترکیه و سوریه بوده است. سیاست آمریکا در ارتباط با جمهوری اسلامی در حال حاضر کنترل و مهار و محدود کردن آن در ارتباط با عراق و برنامه‌های هستی‌اش است. این دولت به هر حال، استراتژی براندازی و یا رودرویی نظامی وسیع و جبهه‌ای با دولت ایران را دنبال نمی‌کند. این سیاست در شدیدترین وجه خود تنها می‌تواند بمباران تأسیسات اتمی حکومت اسلامی ایران را به دنبال داشته باشد. لذا نه حقوق بشر، نه دمکراسی و نه کردستان فاکتوری تعیین‌کننده در سیاستگذاری آمریکا نیست و نمی‌تواند باشد. آمریکا حتی نه توانسته و نه خواسته پاسخ این تعرضات دولت ایران و ترکیه را بدهد و یا آن را متوقف سازد. با توجه به دشواریهای بزرگی که آمریکا در عراق و افغانستان با آن روبروست، و همچنین با توجه به فشاری که از سوی افکار عمومی آمریکا و به ویژه حزب دمکرات آن کشور متوجه دولت بوش است، انتظار نمی‌رود، تغییری اساسی در این رویکرد و سیاست داده شود. این را دولتهای ایران و ترکیه نیز می‌دانند. لذا بعید نیست که این دو کشور به بهانه فعالیتهای مسلحانه پژاک و پ.ک.ک. حملات خود به کردستان عراق و نیروهای سیاسی کردستان ایران و ترکیه مستقر در آنجا را گسترش دهند و این مسئله ابعاد خطرناکی بیابد و از جمله کل پروژه کردستان عراق را که همه ما - با وجود تمام ایرادات برحق که به آن داریم - نفع در حفظ و تقویت و تکامل آن داریم، به خطر بیناندازد.

پرسیدنی است که آیا پژاک و پ.ک.ک. چنین محاسبات و پیش‌بینی‌هایی را نکرده‌اند؟ آیا آنها واقعاً حاضرند برای نیل به یک «موفقیت» حقیر نظامی حاصله از حمله به این یا پایگاه نظامی متعلق به دولت ایران یا ترکیه چنین بهایی را بپردازند؟ آیا چنین تاکتیکها و سیاستهایی نیروهای سیاسی کردستان را به جان هم نمی‌اندازد؟ مگر زمان طولانی بین پارت دمکرات کردستان عراق و پ.ک.ک. و بعدها بین اتحادیه میهنی کردستان عراق و پ.ک.ک. از جمله بر سر این موضوع (یعنی بهره‌گیری از خاک کردستان عراق بعنوان پشت جبهه در عملیات چریکی بر علیه دولت ترکیه) جنگ

ویرانگر در جریان نبود؟ چه نتیجه‌ای حاصل شد؟ کدام طرف از این جنگ داخلی سود برد؟ دولت ترکیه یا احزاب کردستانی؟ اکنون نیز گزارشی دال بر وقوع درگیری‌هایی بین پژاک و اتحادیه میهنی رسیده است. چنانچه این گزارشات درست باشند، دولت‌های ایران و ترکیه به یکی از مهمترین اهداف خود رسیده‌اند.

در اینجا برای اینکه هیچ ابهامی را باقی نگذارم، تأکید بر چند نکته را الزامی می‌دانم:

۱. حمله دولت ایران به کردستان عراق و به ویژه به مناطق مدنی عملی ضد انسانی و ضد اخلاقی و شدیداً محکوم است. چنانچه این استدلال دولت ایران (و آقای طالبانی) را پذیرفت که کردستان عراق برای اینکه پژاک در آن پشت جبهه دارد باید بمباران و توپ‌باران شود، منطقاً باید حمله اسرائیل به لبنان را تأیید نمود، حمله آمریکا به افغانستان را تأیید نمود و به ویژه حمله احتمالی دولت ایالات متحده آمریکا به ایران را تأیید نمود، چون تقریباً تمام نیروهای اسلامگرا که در اینجا یا آنجا دنیا به ویژه علیه دولت آمریکا «عملیات نظامی» انجام می‌دهند، به نحوی از انحاء از ایران کمک‌های مادی و معنوی و تدارکاتی و تسلیحاتی می‌گیرند و بخشاً حتی در آن دوره می‌بینند. لذا اقدام دولت میلیتاریستی ایران توجیه‌پذیر نیست و باید محکوم و متوقف شود، به ویژه اینکه ظن جدی در مورد دلیل و انگیزه اعلام شده این بمبارانها وجود دارد، چه که تاکنون نه پژاک اعلام نموده و نه رسانه‌های عمومی کردستان عراق گزارش کرده‌اند که مناطق و اردوگاه‌های پژاک هدف قرار گرفته‌اند. به نظر می‌رسد که دولت ایران اهداف اعلام نشده‌ای را دنبال می‌کند.

۲. با همه این احوال، کاری که پژاک می‌کند را نه تنها نابخردانه، بلکه حتی مظنون می‌دانم. آخر سؤال برانگیز نیست، چرا و چگونه تشکیلاتی که تا دیروز کردستان ایران اساساً برایشان وجود خارجی نداشت، بطور آشکار سمپاتی به دولت اسلامی ایران داشت، تظاهرات مردم بر علیه بودن رهبر خود این تشکیلات را توطئه اسرائیل نامید و محکوم نمود، نیروهایش در ایران به صورت چنان گمان‌برانگیز آزادی عمل و عملیات داشتند، اکنون چنان «قاطعانه» بر علیه نیروهای نظامی دولت ایران وارد عمل شده است؟! آیا کسی دیده یا شنیده که پژاک برای یکبار هم که شده از خود انتقاد کند، یا دست کم این تغییر موضع فاحش را توضیح دهد؟

۳. من دست و رو و چشمان همه این جوانان شریفی را که در صفوف پژاک مبارزه می‌کنند را می‌بوسم. برای آنها احترام بی حد و حصر قائلم. اما هر بار که می‌شنوم که دسته دسته از آنها در این یا آن درگیری جان می‌سپارند، غم و ماتم و خشم همه وجودم را فرا می‌گیرد و از خود می‌پرسم که آیا چنین مواضع و سیاست‌هایی ارزش این همه جان‌های شریف قربانی شده را دارد. از خود می‌پرسم که آیا ما راه دیگری جز این جنگ و گریز نداریم.

۴. صد البته کسی انتظار ندارد که مبارزه تعطیل شود و کاری صورت نگیرد. اما آیا این مبارزه الزاماً باید نظامی باشد، آن هم به این شکل و در این شرایط؟ بنابراین اینجا بحث بر سر این نیست که باید مصالح همه بخش‌های کردستان (ترکیه، ایران و سوریه) قربانی مصالح کردستان عراق شود. تصور نمی‌کنم که مردم کردستان عراق نیز چنین انتظاری داشته باشند. بحث تنها بر سر تطبیق شیوه فعالیت و مبارزه است و تغییر آن بر اساس شرایط موجود. حفظ و بهبود وضعیت موجود در کردستان عراق به مصلحت کل جنبش کردی است، همانطور که این تجربه خواب آرام را از سیاست‌گزاران و نظامیان دولتهای همسایه ربوده است و شکست آن آرزوی مشترک و به مصلحت کل دولتهای اشغالگر کردستان است. سیاست‌های تشنج‌آمیز و به ویژه تحرکات نظامی پژاک و پ.ک.ک. می‌تواند همین دستاوردهای اندک کردستان عراق را نیز دست آخر بر باد بدهد، سیاست‌هایی که متأسفانه حکایت از درایت، خویشتن‌داری سیاسی، دوراندیشی و بلوغ سیاسی نمی‌نماید. آری، اگر خواهیم از گمانه‌زنی دوری جویم، باید این سیاستها را در بهترین حالت به حساب بی‌تجربگی و چپ‌روی کود کانه گذاشت.

۵. در روزهای اخیر شگفتی‌ام دوچندان شد، آنگاه که دیدم عملیات نظامی پژاک با چنین عواقبی که تاکنون داشته، سیاسیون باتجربه‌ای از کردستان ایران را نیز که حداقل سه دهه است در رأس رهبری جریان متبوعشان قرار دارند، ترغیب نموده و به این فکر واداشته که نیروهای را برای اقدامات مشابه به داخل کردستان ایران بفرستند و این درحالیست که اصلی‌ترین و عاجل‌ترین وظایفی که پیش‌روی این عزیزان قرار دارد، حفظ همزیستی مسالمت‌آمیز با رفقای جناح مقابل خود، تنظیم روابط سالم و دمکراتیک تشکیلاتی، اداره مشترک یک ارگان مطبوعاتی و به ویژه یک رسانه همگانی سمعی و بصری غنی و ترسیم اصلی‌ترین خطوط فکری جناح یا تشکیلات خود می‌باشد. آنچه که جنبش کردستان اکنون قبل از هر چیز به آن نیاز دارد، اندیشه‌گرایی، سیاست‌های روشن و ثنوریزه کردن شفاف مبانی جنبش کردی و مؤکداً بازبینی راه رفته است، نه یگانهای نظامی. هر گونه اهمال و اغماض در این ارتباط، هر گونه ضعف در تبیین ثنوریک و کار روشنگرانه، دیر یا زود جوانان و روشنفکران ما را به طعمه رقیبان سیاسی واپسگرا تبدیل خواهد نمود و ما را فردا با همان مشکلاتی روبرو خواهد کرد که اکنون پارت دمکرات و اتحادیه میهنی با جناح مرتجع اپوزیسیون خود دارند. هر گونه نظامی‌گری در حال حاضر ما را از پرداختن به این امر خطیر باز می‌دارد.

اصولاً در جنبش کردستان و در بین روشنفکران و حتی سرآمدان آن بحث و گفتگو بر سر مسائل نظری - صرف نظر از کارهای پراهمیتی که دکتر قاسملو انجام داد - کمتر باب بوده است. این نقصان تقریباً تمام امور نظری و پراکتیکی مربوط به جنبش کردی را شامل می‌شود.

بدیهی است که این پدیده دلایل عدیده دارد و تا اندازه زیادی منشاء بیرونی. این نقصیه را به هر حال نباید همواره یک سویه و تماماً به حساب کم‌عنایتی پیشروان جنبش کردی نوشت. چرا که:

۱. جنبش کردی در کردستان ایران همواره خود را یک بخش اصلی از جنبش چپ و سوسیالیستی ایران محسوب نموده است که رسالت آن همچنین روشن نمودن مبانی نظری و توجیهی ساختارهای سیاسی - اجتماعی مورد مطالبه بوده است. حتی مبانی فکری جنبش ملی را تا اندازه زیادی تئوریسینها و کلاسیکهای مارکسیست تبیین نموده‌اند. بنابراین دهه‌ها خلائی از این حیث احساس نمی‌شد. مقولاتی چون حق تعیین سرنوشت، خودمختاری خلقها و غیره روشن‌تر از آن محسوب می‌شدند که نیاز به کاوش و بحث و جدل داشته باشند.
۲. بخش عمده‌ای از روشنفکران کردستان جزو سازمانهای سیاسی ایران بوده‌اند و برای آنها جنبش کردستان تنها تابعی از جنبش سراسری بوده است. تقریباً جملگی آنها حل مسئله ملی را منوط به لغو جامعه سرمایه‌داری و برقراری جامعه سوسیالیستی می‌کردند، لذا وظیفه خود را قبل از هر چیز تلاش نظری و عملی برای دستیابی به چنین فرماسیونی می‌دانستند. حتی آن پیشروانی که در کومله و حزب کمونیست ایران سازماندهی شده بودند و شده‌اند، چنین ساختار فکری را داشته‌اند و یا همچنان دارند.
۳. این وضعیت زمانی فرق کرد که بین بخشی از سوسیالیستها که مبارزه طبقاتی و سراسری را ارجح بر مبارزه ملی و منطقه‌ای می‌دانستند، از سویی و فعالین جنبش ملی که اولویت را در ادامه مبارزه برای رفع ستم ملی می‌دیدند، از سوی دیگر اختلاف بوجود آمد و بانی بحرانهایی در بخشی از سازمانهای ایرانی و کردستانی شد. اما در این زمان هم - هر چند گمانها در مورد درستی مواضع احزاب چپ و سراسری در ارتباط با مسئله ملی بیشتر شد - از سوی چپ کردستان ایران (برعکس کردستان عراق) تلاش چشمگیری برای ترسیم و تبیین نوین مبانی فکری و نظری جنبش کردستان انجام نگرفت.
۴. جنبش کردستان قبل از اینکه یک جنبش روشنفکری و متعلق به طیف معینی از روشنفکران و نظریه‌پردازان باشد، یک جنبش توده‌ای است، واکنشی است به میزان زیادی خودانگیخته به شوینسم حاکم، پاسخی است فراگیر به سیاستهای آسیمیلیستی و ناسیونالیستی حاکم. لذا بیشتر حرکات مردمی در کردستان خودانگیخته و بدون برنامه و سازماندهی احزاب کردی صورت می‌گرفته‌اند. به هر حال تأملات نظری و فکری و آرمان‌گرایی که در سازمانهای مثلاً چپ و سوسیالیستی انگیزه حرکت و مبارزه می‌باشند، در کردستان نقش درجه اول را نداشته‌اند. همچنین نباید بافت کم و بیش روستایی و دهقانی اعضای مثلاً حزب دمکرات کردستان بعنوان رکن اصلی جنبش ملی کردستان ایران را از نظر دور داشت.
۵. جنبش کردستان ایران در عرض سه دهه گذشته در بستر سیاسی و جغرافیایی و امنیتی ویژه ناخواسته‌ای قرار داشته و محروم از شرایط لازم برای کار فکری و نظری و پرورش کادر علمی و تئوریک بوده است. زیرزمینی بودن مبارزه، شرایط و مستلزمات جنگ مسلحانه، مستقر بودن هسته مرکزی احزاب در کردستان عراق و در خارج از کشور و از این دست هر حزبی را از بالندگی فکری و نظری باز می‌دارد.

با تمام این احوال می‌توان گفت که جنبش ملی کردستان پیشروترین، غنی‌ترین و رساترین جنبش ملی - منطقه‌ای ایران می‌باشد و بسیاری از سیاستهایی که تاکنون اتخاذ نموده، درست بوده‌اند: پرهیز از روی آوردی به ناسیونالیسم افراطی، رعایت احترام کامل به خلقهای ایران، به ویژه خلقهای همجوار (با وجود جنایات فجیعی که از سوی معجوناتی چون ملا حسنی انجام پذیرفت)، رعایت نسبی فضای باز سیاسی در داخل خود، رعایت استقلال کامل و افتخارآمیز (با وجود اخذ امکانات مالی و نظامی از دولت سابق عراق)، تلفیق مبارزه سیاسی (از جمله مذاکره) با مقاومت نظامی، اعلام تحریم «فرماندوم جمهوری اسلامی، آری یا نه؟»، اعلام شرکت در نخستین انتخاباتهای بعدی مجلس نمایندگان، پرهیز از تروریسمی که در میان ملیتهایی چون فلسطینیان و باسکها و ایرلندیها بسیار رایج است و غیره از جمله آنها می‌باشند. صد البته ضربات غیر قابل بخششی نیز از سوی همین احزاب کردی متوجه جنبشی که از سوی خود آنها رهبری می‌شده نیز شده است، که از جمله می‌توان به جنگ فجیع حزب دمکرات کردستان و کومله در سالهای نخست پس از انقلاب ۵۷ اشاره نمود. اما احزاب کردستانی در مجموع احزابی باز با سیاستهایی کم و بیش درست و رهبرانی فرهیخته بوده‌اند، با وجود اینکه تقریباً همواره عملگرا بوده‌اند و به تئوری و تولید اندیشه کم بها داده‌اند.

همچنین نباید پنداشت که کار نظری و تئوری، به‌خودی‌خود احزاب سیاسی را مصون از اشتباه می‌سازد. کماینکه جریانات سیاسی دیگر ایرانی در دوران قبل و بعد از انقلاب ۵۷ در شرایط به مراتب مناسبتری برای ترسیم سیاستها، مبانی و افقهایشان قرار داشته‌اند و در این زمینه‌ها حتماً کم هم کار نکرده‌اند. اما مگر این امر باعث مصونیت آنها از اشتباه شده است؟ مگر نه این است که پیش‌بینی‌ها و محاسبات آنها یکی پس از دیگری اشتباه از آب درآمده؟ اینجا لازم است تنها به چهار طیف سابقاً از لحاظ فکری نیرومند یا دست‌کم تأثیرگذار احزاب ایرانی چون حزب توده ایران، جنبش فدائی، مجاهدین و جبهه ملی اشاره کنیم که تحلیلهای آنها برای نمونه در ارتباط با حاکمیت بسی نادرست‌تر از مواضع احزاب کردی بوده‌اند.

و بلاخره باید اضافه کرد که احزاب سیاسی محمل مبارزه‌اند و نه حوزه مطالعاتی و تحقیقاتی.

اما آیا آنچه که فوقاً گفته شد، ما را از کار فکری مبرا می‌سازد و از اهمیت آن می‌کاهد؟ مطلقاً نه. مگر می‌شود بدون ترسیم افق و راه دستیابی به آن مبارزه نمود؟ خوب، اگر نمی‌شود، چه تلاشهایی تاکنون در این راستا نموده‌ایم؟ سرآمدان و فعالین سیاسی ما در کردستان ایران تاکنون غیر از

چند اثر خاطراتی و «تاریخی» کدام اثر پژوهشی و تحلیلی را برای توجیه نظری جنبش کردستان ایران، برای ترسیم آینده‌ای که می‌خواهند به آن نائل آیند، ارائه نموده‌اند؟ آیا آشتنگی فکری و سیاسی که در حال حاضر در داخل احزاب سیاسی کردستان ایران به وضوح قابل رؤیت است، خود دال بر این فقدان انسجام فکری و نظری و اهمال در این زمینه نیست؟

آنچه که به جنبش مقاومت ملی در کردستان حقانیت بخشیده است، قبل از اینکه برنامه این یا آن حزب داخل جنبش باشد، تبعیض و ستم و سرکوبی است که در کردستان بطور مضاعف وجود دارد. اما آیا کافی است که بگوییم که چه نمی‌خواهیم؟ آیا باید به چند برنامه نادقیق این یا آن حزب، به چند شعار مبهم تر این یا آن سازمان سیاسی بسنده کنیم؟ آیا درست است که هنوز هم بعد از این همه سال تلاش و مبارزه جایگاه «ملت» در دستگاه نظری طیف حزب دمکرات کردستان مشخص نیست؟ هنوز هم مشخص نیست که «سوسیالیسم» طیف کومله کدامین است و چه مختصاتی دارد؟ آیا می‌دانیم که جایگاه مثلاً مذهب و بنیادهای مذهبی در ساختار سیاسی مورد علاقه این یا آن حزب کجاست؟ آیا این صحیح است که هنوز معلوم نیست که تعامل احزاب کردی که تعداد آنها پیوسته در حال فزونی است، فردا با همدیگر چگونه و بر چه مبنایی خواهد بود؟ ارتش و همچنین نیروی مسلح داخلی چه نقشی را خواهد داشت؟ آیا...؟



جالب این است که حداقل می‌توان در تمام موارد پیشگفته پرسشهای مربوطه را مطرح ساخت و احزاب سیاسی کردستان ایران را به چالش کشید. اما یکی از مهمترین مسائلی که فوقاً مطرح نشد و اتفاقاً چنین به نظر می‌رسد که در بین احزاب کردستان تابو باشد، «مبارزه مسلحانه» می‌باشد! کم نیستند آنانی که به ناحق بحث بر سر این موضوع را تسلیم طلبی، «ناش به تال»، تزلزل، پشت کردن به آرمان گردی، خیانت به خون شهیدان و غیره محسوب می‌نمایند. حتی چنین به نظر می‌رسد که بسیاری، جنبش ملی کردستان ایران را بدون وجود نیروی پیشمرگ غیرقابل تصور می‌دانند و برای آنها «جنگ مسلحانه، هم تاکتیک و هم استراتژی» شده است.

من اینجا تلاش می‌کنم پرسشهایی را جهت برانگیختن بحثی مستدل و به دور از احساس و هیجان در این ارتباط و یا دست کم گشودن دریچه‌ای کوچک به آن مطرح سازم. اصلی‌ترین پرسشهایی که دست کم برای من مطرح هستند و امیدوارم تشکل‌های سیاسی گردی و ایرانی و همچنین همه فعالین مستقل و منفرد، یا متشکل (گرد و غیر گرد ایرانی)، همه کسانی که علاقمند به سرنوشت کردستان و آینده آن هستند به آن پاسخ گویند، به شرح ذیل می‌باشند:

۱. چه تعریف مشخصی را از «مبارزه مسلحانه» که «جنگ مسلحانه»، «جنبش مسلحانه»، «مقاومت مسلحانه»، «شورش» [«انقلاب»]، «مبارزه پارتیزانی»، «مبارزه چریکی» نیز خوانده می‌شود، می‌توان ارائه داد؟
۲. چه گونه‌هایی از «مبارزه مسلحانه» وجود دارد؟ نمونه‌های مشخص این گونه‌ها در کدامین کشورها در پیش گرفته شدند؟ تفاوت‌های مبارزات باسکها، فلسطینی‌ها، ایرلندیها و دیگر جنبشهای رهاییبخش در کجاست؟ آیا برای نمونه ترورها و بمب‌گذاریهای جریانات باسک، جنگهای داخلی ایرلند شمالی، بمبارانهای اسرائیل توسط حزب‌الله، انفجارهای انتحاری فلسطینیان را می‌توان مبارزه چریکی یا مسلحانه نامید؟ آیا داشتن اردوگاه نظامی (یا به قول منصور حکمت «اردوگاه پروری») را نیز می‌توان بخشی از مبارزه مسلحانه نامید، آن هم بدون اینکه در عرض یک دهه و نیم حرکتی نظامی انجام گرفته باشد؟ آیا - آن طور که حزبی عنوان می‌کند - انجام مأموریت‌های تبلیغی گروههای حزبی که تنها با هدف دفاع از خود در مقابل تعرض نیروهای نظامی و امنیتی دولتی مسلح هستند، نیز «مبارزه مسلحانه» نامیده می‌شود؟
۳. آیا اصولاً در پیش گرفتن شیوه مبارزاتی مسلحانه صحیح است؟ دلایل درستی یا اشتباه بودن آن کدامها هستند؟ چه زمانی «مبارزه مسلحانه» ضرورت پیدا می‌کند؟ چه زمانی باید از در پیشگیری مبارزه مسلحانه اکیداً امتناع ورزید؟ منطقه‌ای بودن یا سراسری بودن جنبش مسلحانه چه نقش مثبت یا منفی در این ارتباط بازی می‌کند؟ آیا آنانی که در مورد اصولی بودن گزینش شیوه مبارزه مسلحانه تردید دارند، قیام مردمی به انضمام خلع سلاح نیروهای نظامی حاکمیت در آستانه سقوط آن را نیز جنگ مسلحانه و به این اعتبار مردود می‌دانند؟ آیا از لحاظ میزان تأثیرگذاری درست‌تر و به ویژه از لحاظ نیروی انسانی و مالی کم‌هزینه‌تر و در یک کلام انسانی‌تر نیست که به جای انتخاب گزینه مبارزه مسلحانه ایده پاسیفیستی (صلح‌طلبانه) انحلال ارتش اجباری و همه ارگانهای نظامی و سرکوب و برای میلیتاریسم‌زدایی تبلیغ و ترویج شود؟ آیا شعار «انحلال ارتش» (خلع سلاح رقیب) با تسلیح خودی و در پیشگیری مبارزه مسلحانه در تناقض قرار ندارد؟
۴. چرا در دهه چهل و همچنین پس از به حاکمیت رسیدن اسلامگرایی در ایران، در کردستان ایران مبارزه مسلحانه در پیش گرفته شد؟ نقش و عکس‌العمل دولت ایران به مطالبات و بهره‌گیری از نیروی قهر توسط حکومت در اتخاذ این تصمیم احزاب گردی به چه میزان بوده است، بدین معنا که این امر تا چه اندازه «تحمیلی» بود و چه اندازه «اختیاری»؟ مواضع سیاسی و استراتژی خود سازمانهای سیاسی کردستان چه نقشی در اتخاذ این تصمیم داشته است؟
۵. آیا جنگ کردستان بعد از انقلاب ۵۷ اجتناب‌ناپذیر بود؟ به چه دلایلی؟ چنانچه چنین بود، ادامه آن تا کجا ضروری یا درست بود؟

۶. دستاوردها و یا زیانهای دفاع مسلحانه به ویژه با در نظر داشت بعد منطقه‌ای آن و با عنایت به اینکه با خواسته‌های منطقه‌ای به میدان آید، کدامها هستند؟ تأثیر آن بر افزایش خشونت و فشار دولتی بر مردم و نهادهای مستقل، میلیتاریزه و امنیتی شدن کردستان، جاش سازی، برافروختن حس تقابل در گروههای قومی و ملی مجاور، تضعیف جبهه مقاومت مدنی، کاهش طیف نیروهای شرکت کننده در جنبش، تضعیف اندیشه گرایی، تقویت انقلابی گری، تضعیف جبهه پشتیبانان جنبش در میان خلقها، نیروها، شخصیتها و کشورهایی که موافق اهداف جنبش، اما مخالف راه برگزیده شده (جنگ مسلحانه) هستند، احتمال بروز درگیری داخلی بین احزاب درون جنبش، تقبل محدودیتها و قیدوبندیهایی که به داشتن «پشت جبهه» و اردو گاههای نظامی مربوط می شود، متحد کردن دشمنان خارجی (کشورهای همجوار) بر علیه جنبش گردد، تضعیف فرهنگ سیاسی و تعامل آراء در خود کردستان و غیره چه بوده است؟ آیا مبارزه مسلحانه سازمان سیاسی را از قلب و درون جامعه و از وظایف اصلی که دارد، چون نشر آگاهی در جامعه (چون معرفی یک ساختار نو، عادلانه، دمکراتیک، سکولار)، متشکل کردن توده‌ها در تشکلهای (انجمن‌ها، جمعیتها، شوراها، اتحادیه‌ها، سندیکاها)، سازماندهی مردم حول آماجهای ترقیخواهانه (مانند جدایی دین از دولت، رفراندوم، آزادی مطبوعات)، سازماندهی حرکتها اعتراضی (چون اعتصاب، تحصن و تظاهرات، نافرمانی مدنی)، شکل دهی و سمت دهی به جنبشهای اجتماعی (چون جنبشهای اجتماعی - طبقاتی - صنفی، جنبش زنان، جنبش بیکاران) و غیره دور و غافل نخواهد کرد؟ آیا اینکه ما در کردستان ایران با وجود این همه سابقه تحزب، با این همه حزب متفاوت، با وجود آن همه پتانسیل اعتراضی در بین مردم هنوز یک تشکل توده‌ای، یک جنبش مستقل و ملموس اجتماعی چون جنبش زنان، جنبش فرهنگی برای آموزش زبان مادری و یا غیره نداریم، نباید این باشد که احزاب کردستانی سرگرم مبارزه‌ای ماکزیمالیستی (یا همه چیز، یا هیچ چیز) و یا به بیان کردی خودمان مشغول «شهری مان و نه مان» هستند؟ آیا اینکه احزاب سیاسی ما قادر نیستند پس از این همه سال تلاش و مبارزه و این همه نیروی روشنفکر مستقل یا متشکل، دست کم در خارج از کردستان ایران، یک هفته‌نامه متعارف و امروزی منتشر سازند، به این بر نمی گردد که آنها سالهای مدیدی دغدغه‌ای دیگری جز پرورش کادر مطبوعاتی و رسانه‌ای داشته‌اند؟ آیا این نوع مبارزه باعث گریز از اندیشه گرایی و روی آوری به عملگرایی در داخل احزاب ما نشده است؟ خود این واقعیت، احزاب کردستانی را از لحاظ فکری و نظری به طعمه احزاب رقیب تبدیل نموده و همین موجب انشعابات متعدد در آنها نشده است؟
۷. چه تأثیراتی گزینش مبارزه مسلحانه بر روابط و مناسبات تشکیلاتی از لحاظ رعایت یا عدم رعایت اصول دمکراسی دارد؟ آیا احزاب و سازمانهای سیاسی مسلح دست کم به نسبت سازمانها و احزاب غیرمسلح، اما از لحاظ اعتقادی مشابه بسته تر نیستند؟ آیا انضباط نظامی اصولاً با موازین دمکراتیک همخوانی دارد؟
۸. از تجربیات کردستان عراق چگونه می توانیم بیاموزیم؟ آیا آزادی کردستان عراق - آنطور که برخی می پندارند - واقعاً در نتیجه جنگ مسلحانه پیشمرگان کردستان عراق بوده است، یا در اثر قیام سراسری مردم صورت گرفت که اتفاقاً نخست مردم غیرمسلح و سپس جاشها در آن نقش اولیه و تعیین کننده را بازی کردند؟
۹. آیا در کردستان جنگ مسلحانه به خودی خود به هدف و مضمون مبارزاتی تبدیل نشده است؟ آیا جنبش کردی بدون جنگ چریکی قادر به ادامه حیات نیست؟ آیا این جنبش حقانیت خود را از مطالبات مردم و مبارزه یا ناعدالتها می گیرد یا از تقابل مسلحانه با نیروهای دولتی؟
۱۰. آیا زمان آن نرسیده که پرونده مبارزه مسلحانه - دست کم به شیوه‌ای که تاکنون در کردستان رایج بوده - بسته شود؟ آیا همچنان مجبور و محکوم به طی این دور باطل و سیر تسلسل هستیم؟

در پایان قابل تأکید است که طرح این سؤالات که باید معترف شوم نظم زیادی در دستبندی آن دیده نمی شود، به منزله تخطئه مبارزه و مقاومت مردمی (حتی به شکل نظامی آن) نیست و نمی تواند باشد. نکوهش من بیشتر متوجه این واقعیت است که تاکنون در این خصوص بحث جدی انجام نگرفته، هر چند که جو سیاسی کردستان و زندگی فعالین آن در درجه نخست نه از باورها، سیاستها و یا برنامه‌های احزاب، بلکه از این شیوه مبارزاتی آنها متأثر بوده است. با این وجود - همانطور که در لابلای سطور فوق نیز پیداست - کتمان نمی دارم که به نسبت درستی نفس مبارزه مسلحانه تردید اصولی و جدی دارم، به ویژه در شرایط امروز کردستان، ایران، عراق و ترکیه، آن هم صرف نظر از ماهیت و عملکرد دولت مرکزی. معتقد هستم که بزرگترین آمالها و آرمانها ارزش قربانی کردن آگاهانه جان انسانها را ندارد.

بسیار خوشحال خواهم شد که نظرات شخصی یا تشکل سیاسی خود را برای آدرس ذیل مرقوم فرمائید.

peyam@iran-federal.com

www.iran-federal.com

۲۰ شهریور ۱۳۸۶ - ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۷